

دشواری ایجاد تعادل میان زندگی خانوادگی و تحقق خود در میان زنان متأهل خانواده‌های ایرانی

خدیجه کشاورز^۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۰۵، تاریخ تایید: ۹۶/۰۹/۲۲

چکیده

یکی از چالش‌های مهم خانواده در جهان معاصر، تعارض میان پیشبرد ضرورت‌های زندگی مشترک و دغدغه «تحقق بخشیدن به خود» در میان زوجین است. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که زنان طبقه متوسط ایرانی در زندگی مشترک خود چه نسبتی بین واقعیت‌های زندگی و رؤیاهایشان می‌بینند و چه راهبردهایی را برای رفع این فاصله احتمالی اتخاذ می‌کنند. با مرور برخی نظریات و پژوهش‌های غربی که الزامات زندگی مشترک و چالش تحقق خود را در نظر گرفته‌اند و وام‌گیری از مفاهیمی مانند تقسیم کار جنسیتی، انجام کار خانگی، نگهداری از کودکان و هنجارهای والد بودن، تلاش شده تا این چالش در متن جامعه معاصر ایرانی نیز واکاوی شود. پژوهش حاضر با استفاده از رویکرد اتنوگرافیک و به مثابه یک پژوهش کیفی به اجرا «درآمده» است. روش اصلی گردآوری داده‌ها مصاحبه عمیق با دوازده زن متأهل ساکن تهران است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ایجاد تعادل میان زندگی خانوادگی و «تحقق خود» در بسیاری از خانواده‌ها، چالشی جدی و اساسی است. بسیاری از زنان واقعیت‌های زندگی را در تناقض به خواسته‌های اصلی خود می‌بینند و به نظر می‌رسد رواج تقسیم کار مشارکتی، می‌تواند به کاهش این چالش کمک کند.

واژگان کلیدی: زندگی خانوادگی، تحقق خود، تقسیم کار، زنان متأهل

۱- دکترای جامعه‌شناسی، استادیار گروه مطالعات زنان پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی وابسته به وزارت علوم،
keshavarz@iscs.ac.ir

مقدمه

یکی از چالش‌های مهم خانواده در جهان معاصر، همان‌طور که تحقیقات بسیاری نشان می‌دهند، تعارض میان پیشبرد ضرورت‌های زندگی مشترک و دغدغه «تحقق بخشیدن به خود»^۱ در میان زوجین است. نارضایتی از ازدواج و آن را مانعی برای پی‌گیری رؤیاهای، آرزوها و خواسته‌ها دانستن، در بیان روزمره بسیاری از زوجین آشکار است.^۲ این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که زنان طبقه متوسط در زندگی مشترک خود چه نسبتی بین واقعیت‌های زندگی و رؤیاهایشان می‌بینند و چه راهبردهایی را برای رفع فاصله احتمالی میان واقعیت و رؤیا اتخاذ می‌کنند. افزایش طلاق، وجود طلاق‌های عاطفی، بالارفتن سن ازدواج، بدبینی عمومی جوانان نسبت به ازدواج و آن را عاملی محدودکننده پنداشتن، که در قالب یک نهاد ایستا ارتباطش را با سبک زندگی دوران مجرد فرد گسسته است، همگی از جمله مواردی است که ضرورت فهم چالش‌های خانواده معاصر ایرانی و نیز اهمیت «تحقق خود» برای زنان طبقه متوسط را نشان می‌دهد. این نوشتار، بی‌آنکه ادعایی در جهت تعمیم یا نتیجه‌گیری فراگیر از یافته‌ها داشته باشد، تلاش دارد تا با تکیه بر نتایج حاصل از مصاحبه عمیق با دوازده زن متأهل متعلق به پایگاه طبقه متوسط و ساکن شهر تهران، به پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

۱- ابعاد گوناگون شکاف و فاصله میان رؤیاهای جوانی و واقعیت‌های پیش رو کدامند؟

۲- چه رابطه‌ای میان زندگی خصوصی و اجتماعی زنان طبقه متوسط وجود دارد؟

۳- رابطه قدرت و تغییرات آن میان زن و مرد در این خانواده‌ها چگونه است؟

۴- زنان مورد مطالعه چه استراتژی‌هایی را برای ایجاد تعادل میان زندگی خانوادگی و اجتماعی خود اتخاذ کرده‌اند؟

پیشینه مفهومی و پژوهشی موضوع

نگارنده در بستر جامعه ایران مسئله را واکاوی نموده و با استناد به مصاحبه‌های عمیق، تحلیل اولیه خود را از موضوع در معرض گفتگو با برخی از نظریات موجود در این زمینه قرار داده است. در جریان فراخواندن این نظریات، ضمن بهره‌برداری از بخشی از ادبیات نظری، تلاش شده تا به فهمی زمینه‌مند از چالش‌های پیش روی خانواده معاصر ایرانی در مواجهه با مسئله «تحقق خود» دست یابیم.

1- Réalisation de soi.

۲- ه طور : مان ه در نتایج تحقیق مشاهده خواهد شد، گفته‌های زنان مورد مطالعه شاهدهی بر مسئله این پژوهش است.

مرور ادبیات مفهومی

در جامعه صنعتی، خانواده افق همه چیزها بود؛ یعنی رؤیای تمامی زنان و مردان. کم‌کم این الگو جای خود را به الگوی دیگری مبتنی بر ارزش‌های خودشکوفایی، اصالت و برابری میان مردان و زنان داد (Marquet, 2003: 1). به نظر می‌رسد که خانواده، عشق و آزادی شخصی، امروزه خواسته‌های متضادی را در بردارند. این تضادها در دل آن چیزی است که زوج جامعه‌شناس آلمانی اولریش بک و الیزابت گرانشایم بک^۱ «آشوبگاه طبیعی عشق» می‌نامند. بنابر استدلال آنها سنت‌ها، قواعد و رهنمودهایی که بر روابط شخصی حاکم بود، دیگر کاربردی ندارند و اکنون افراد با سلسله بی‌پایانی از انتخاب‌ها روبه‌رو هستند که بخشی از بناساختن، تنظیم و تعدیل، بهره‌بخشیدن یا خاتمه‌دادن به پیوندهایی است که با یکدیگر تشکیل می‌دهند. این واقعیت که ازدواج اکنون داوطلبانه، و نه برای مقاصد اقتصادی یا فشار خانواده‌ها انجام می‌گیرد، هم آزادی‌ها و هم قیدوبندهای تازه‌ای با خود به همراه می‌آورد. آنها این دوره را دوره‌ای آکنده از منافع متضاد خانواده، کار، عشق و آزادی جهت تعقیب اهداف فردی می‌دانند. این تصادم ارزش‌ها در روابط شخصی، به شدت احساس می‌شود؛ خصوصاً وقتی که دو «زندگی‌نامه بازار کار» وجود داشته باشد، نه یکی که باید به آن سر و سامان داد (گیدنز، ۱۳۸۶: ۲۵۹-۲۶۰).

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین مشکلات خانواده امروز، پیوند میان الزامات زندگی مشترک و نگرانی‌های حاصل از «تحقق خود» باشد. همان‌طور که بک‌ها توضیح می‌دهند در بسیاری از موارد، اشکال زندگی زناشویی که از چهل سال پیش ظاهر شده‌اند (جدایی‌ها، طلاق‌ها، خانواده‌های ترکیبی، خانواده‌های تک‌والد، خانواده‌های مذاکره‌ای و...). نتایج تصمیمات اغلب دردناکی است که برای پیوند دادن بد و خوب تضادهای میان الزامات دنیای کار و انتظارات خانوادگی گرفته می‌شوند؛ تصمیماتی از قبیل تغییر محل زندگی به دنبال تغییر محل کار، انتخاب شغلی که درآمد کمتری دارد، اما می‌توان به واسطه آن ساعات بیشتری در کنار فرزندان ماند. این‌گونه تصمیمات امروزه هم شامل زنان و هم مردان می‌شود، گرچه این تصمیمات اغلب پیامدهای متفاوتی برای دو جنس در پی دارند. به علاوه این پیامدها به روابط خصوصی بین دو جنس نیز مربوط می‌شود. پرسش این است که چگونه می‌توان همراه و همقدم با کسی که او نیز به دنبال تحقق خود است، به سوی تحقق خود رفت؟ (Marquet, 2003: 2).

یکی از کسانی که به مسئله «تحقق خود» پرداخته آبراهام مازلو^۲، روان‌شناس انسان‌گرای آمریکایی (۱۹۷۰ - ۱۹۰۸) است. مازلو از سلسله‌مراتب نیازها صحبت می‌کند. در اندیشه او

1- Ulrich Beck and Elisabeth Gernsheim.

2- Abraham Maslow

سلسله‌مراتب نیازها به این ترتیب مشخص شده‌اند: ۱. نیازهای فیزیولوژیک که شامل گرسنگی، تشنگی، استراحت و نیاز جنسی می‌شوند؛ ۲. نیاز به امنیت که شامل حمایت در مقابل خطرات فیزیکی، حمایت در مقابل تهدیدات روانی، رهایی از درد، ثبات، وابستگی، توانایی پیش‌بینی و نظم می‌شود؛ ۳. نیاز به تعلق که شامل نیاز به عشق، پذیرش، روابط و معاشرت‌های صمیمانه، بودن با دوستان و کسانی که دوست داریم می‌شود؛ ۴. نیاز به عزت نفس که شامل نیاز به احترام از سوی دیگران، قدرشناسی، اعتبار، ستایش‌شدن از سوی دیگران، نفوذ، شهرت خوب، توجه، امکان تسلط داشتن، احساس مفید بودن، ارزیابی خوب از خود داشتن، توانمندی، رسیدن به اهداف، شایستگی، تسلط و استقلال می‌شود. ۵. تحقق خود که شامل رشد شخصی و بلوغ، آگاهی از توانایی‌ها، بالا بردن دانش و توانایی‌ها، ارتقای ارزش‌ها، رضایت مذهبی و فلسفی، خلاقیت بالا، توانایی فهم واقعیت و حل کردن مشکلات، کاهش سرسختی و انعطاف‌ناپذیری، حرکت به سوی نوگرایی می‌شود. در اندیشهٔ مازلو «تحقق خود» ما را به سوی نهایت «شدن» هدایت می‌کند؛ نهایت چیزی که قادر به تبدیل‌شدن به آن هستیم؛ رفتن به سوی کنار زدن محدودیت‌ها و فراتر رفتن از آنها؛ برای مازلو یک فرد همیشه تحول و دینامیسم وجود دارد. در اندیشهٔ وی هر شخصی بی‌همتاست؛ بنابراین مهم است که بدانیم که یک نفر ممکن است به سوی هنر، دیگری به سمت ایجاد مؤسسه و سومی به دنبال موفقیت ورزشی برود (Audibert, 2009).

در اندیشهٔ بسیاری از جامعه‌شناسانی که موضوع تحقیقاتشان خانواده و روابط زن و مرد در متن مناسبات خانوادگی است، مفهوم «تحقق خود» مطرح است و به نظر می‌رسد این مفهوم به مفهومی که مازلو طرح کرده نزدیک است. به نظر فرانسوا دوسنگلی^۱، جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، کارکرد عمدهٔ خانوادهٔ معاصر ساخت هویت شخصی افراد و تضمین کردن رضایت و شکوفایی فردی است. در اندیشهٔ وی شناخت خود و به رسمیت شناختن خود در خانوادهٔ معاصر درمقایسه با دوره‌های پیشین اهمیت نوینی یافته است. به نظر وی این کارکرد در خانوادهٔ معاصر بر دیگر کارکردها پیشی گرفته و کارکردی مشروعیت‌بخش یافته است. دوسنگلی می‌گوید افراد در خانوادهٔ معاصر در وهلهٔ اول به دنبال بازتولید خود، چارچوبی برای مصرف، فضایی برای همبستگی و یا جایی برای انتقال ارزش‌ها نیستند؛ هرچند اینها کارکردهایی هستند که از نظر اهمیت، بعد از کارکرد هویت‌بخش خانواده، قرار دارند. در اندیشهٔ دوسنگلی، «تحقق خود» محصول واقعی زندگی خانوادگی است (De singly, 1993). او با تکیه بر مطالعات دورکیم، ویژگی‌های خانوادهٔ معاصر را در چهار مقوله، فرمول‌بندی می‌کند: خانواده معاصر ارتباطی^۲

1- De singly.

2- Relationnelle.

است؛ هم بیشتر از گذشته خصوصی^۱ است و هم بیشتر عمومی^۲؛ فردگرا است و بدون افق بین نسلی (De singly, 1993: 5-6). ارتباطی بودن به این معنا است که در اساس، خانواده فضایی خصوصی را می‌سازد که کم‌کم اعضای دوست دارند خود را در آن بیابند، جایی که روابط نزدیک و صمیمی^۳ می‌تواند بیشتر شود؛ هم‌زمان بُعد احساسی روابط نیز اهمیت بیشتری در روابط بین اعضای خانواده، می‌یابد. خصوصی‌بودن بیشتر خانواده معاصر به این معناست که کنترل اجتماعی که در قدیم توسط خویشاوندان، همسایگان و اجتماع در معنای وسیع بر خانواده اعمال می‌شد، امروزه کم‌رنگ‌تر و کم‌اثرتر شده است. از سوی دیگر، خانواده بیشتر از گذشته توسط حکومت رصد می‌شود. از قرن نوزدهم، خانواده بخشی از میدان کنش حکومت است که بر تعریف اجتماعی از خانواده تأثیر می‌گذارد. سلامت، بهداشت، آموزش و منفعت کودک، مواردی هستند که از سوی مقامات دولتی برای مداخله در خانواده مطرح می‌شوند. ایده فردگرایی خانواده معاصر نیز به دو موضوع بر می‌گردد؛ از سویی خانواده در شرایطی تشکیل می‌شود که تعداد فرزندان کاهش یافته است؛ امری که به والدین اجازه می‌دهد به روابط شخصی‌تری با اعضا دست یابند، از سوی دیگر، استقلال رو به گسترش فرد نسبت به اجتماع این امکان را برای او فراهم می‌کند تا بیشتر به خود و شخصیت فردیش بپردازد. خانواده معاصر افق بین نسلی نیز ندارد؛ یعنی مالکیت و ثروت در جامعه معاصر در تشکیل خانواده نقش کم‌اهمیت‌تری در مقایسه با جامعه کشاورزی دارد؛ کیفیت روابط شخصی نیز جایگاه مهم‌تری دارد (Ibid).

دوسنگلی مراحل بزرگ تحول خانواده معاصر را حول دو تغییر مهم توضیح می‌دهد: استقلال خانواده نسبت به روابط خویشاوندی و استقلال فرد نسبت به خانواده. نتیجه استقلال خانواده از خویشاوندان، ایجاد روابطی مبتنی بر دوستی با منطق انتخاب، آزادی و احترام به استقلال است. گرچه برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهند که بزرگسالان بیشترین اهمیت را به خانواده «فرزندآور»^۴ می‌دهند؛ یعنی خانواده‌ای که خودشان بنا می‌نهند، با این حال این درست نیست که فکر کنیم روابط خانوادگی معاصر تنها به روابط درون خانواده زناشویی منحصر می‌شود. گاهی روابط شدید و عمیقی با مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها، عموها، خاله‌ها و... وجود دارد. آنچه تغییر کرده است فقدان اجبار و نظام‌مندی در این نوع روابط است که بر اساس منطق ترجیحات فردی و با نادیده گرفتن مکانیسم‌های شناخته‌شده بده‌بستان، روابطی انتخابی هستند. این تغییرات به این معناست که زوجها امکان ایجاد خلوت با یکدیگر را دارند و هر کدام می‌توانند

1- Privé.

2- Publique.

3- Intimité.

4- Procréation.

زمان خلوت و یا معاشرت خود را تعیین کنند (Ibid:85).

از نظر دوسنگلی، استقلال فردی ارزشی است که امروزه تا حد زیادی گسترش یافته است؛ با این حال، استقلال فردی نیز مستقیماً با خوشبختی زناشویی در رقابت است. استقلال فردی بر وابستگی به نهادها از یک سو و وابستگی به اشخاص و حتی نسبت به شریک زندگی و فرزندان از سوی دیگر، پیشی گرفته است. این طرد وابستگی، ناشی از بی‌میلی نسبت به تعهدی است که نهاد ازدواج به همراه می‌آورد و در نتیجه توضیح‌دهنده بخشی از کاهش باروری نیز هست (همان). به نظر دوسنگلی، اهمیت استقلال فردی برای «تحقق خود» ضروری به نظر می‌رسد؛ او از این ایده دفاع می‌کند که شریک زندگی نقش اساسی در تحقق این پروژه ایفا می‌کند (همان: ۹۰).

دوسنگلی می‌گوید به رسمیت شناخته شدن اجتماعی^۱ برای ظهور من واقعی کافی نیست؛ بلکه به رسمیت شناخته شدن از سوی شریک زندگی، بسیار عمیق‌تر است؛ این بازشناسی فراتر از نقش‌های تحمیل‌شده اجتماعی است. تنها شریک زندگی من، فراتر از جایگاه حرفه‌ای‌ام، فراتر از جایگاه پدری یا مادری‌ام، می‌داند که من واقعاً چه کسی هستم. شیوه‌ای که جامعه عشق را ایده‌آلیزه می‌کند، بی‌شک انعکاس نیاز اساسی ما به رابطه ثابت است که به هویت ما معنا می‌دهد؛ ما در ملاقات با شریک زندگی، ابتدا در جستجوی خود هستیم (De singly, cité in Marquet, 2003).

بخش زیادی از زنان کشورهای غربی در بازار به کار مشغولند؛ بسیاری از آنها خواهان به رسمیت شناخته شدن فعالیت‌های شغلی‌شان هستند که از نظر خودشان بخش مهمی از هویت شخصی‌شان را تشکیل می‌دهد. آنها این مسئله را که صرفاً به‌مثابه دارنده نقش‌های همسری و مادری شناخته شوند و یا زندگی‌شان صرفاً به نقش‌های خانوادگی تقلیل یابد، نمی‌پذیرند (Dubar, 2000: 57). این امر به این معنا نیست که آنها امکان کناره‌گیری از فعالیت‌های خانگی را دارند؛ برعکس، تمام تحقیقات انجام‌شده در بلژیک و دیگر کشورهای پیرامون نشان می‌دهد که اکثر وظایف خانگی به دست زنان انجام می‌شود، حتی زمانی که آنها تمام وقت کار می‌کنند. اصطلاح «روز دوگانه»^۲ به این امر اشاره دارد که زنان در طی روز و بعد از اتمام کار درآمدی، در خانه به انجام کار خانگی مشغول می‌شوند (Bawin-Legros et Lenoir, 1999: 13-17).

در خانواده سنتی، احساس و محبت، پایداری و ثبات پایگاه زناشویی و اجتماعی، فرعی تلقی می‌شد. در شرایطی که نظم خانوادگی بازتابی از نظم اجتماعی بود، احترام به نهاد خانواده نسبت به کیفیت روابط زناشویی، اولویت بیشتری داشت؛ زیرا در خانواده سنتی فرزند هدف

1- Reconnaissance sociale.

2- Double journée.

نهایی ازدواج محسوب می‌شد. آرزوی یک ازدواج بدون فرزند غیرقابل تصور بود یا حداقل قابل اعتراف نبود. از قرن هجدهم، اهمیت محبت و عاطفه در تنظیم روابط درون خانواده افزایش یافت و تمرکز بر روابط شخصی و به‌ویژه توجه به کودک مهم شد. امروزه کودک تنها هدف اصلی والدین نیست و داشتن فرزند باید بتواند به پروژه خوشبختی زوج‌ها پیوند یابد؛ به این ترتیب امروزه کودک اغلب به‌عنوان شریک زندگی زن و مرد محسوب می‌شود؛ با این حال فرزند شریک همچنان که برخی از تحقیقات اروپایی نشان می‌دهند، جایگاه ویژه‌ای در زندگی والدین دارد و برای بسیاری از شهروندان اروپایی، مسئولیت در مقابل فرزندان اجتناب‌ناپذیر، تزلزل‌ناپذیر و بی‌قید و شرط است (Marquet, 2003: 7).

تمایل زنان به اینکه شخصیت آنها در ابعاد مختلفی به‌رسمیت شناخته شود، گرچه از نظر بسیاری از آنها یک خواسته مشروع تلقی می‌شود، اما با مقاومت‌های بسیاری نیز روبه‌رو است. برخی از این مقاومت‌ها ایدئولوژیک هستند. برخی از زنان و مردان فکر می‌کنند که برمبنای امور طبیعی، کارهای خانگی بر عهده زنان است. در نگاه این افراد، از آنجا که زنان باردار می‌شوند و به نوزادان شیر می‌دهند و به آنها نزدیک هستند، بنابراین به‌صورت طبیعی می‌توانند به همه نیازهای غذایی، پوشاک و سلامت آنها و در نتیجه به تمام کارهای خانگی نیز بپردازند. در نگاه این افراد اگر داشتن کار درآمدزا برای زنان ممنوع نباشد، انجام این کار در درجه دوم اهمیت و پس از انجام همه کارهای خانگی قرار می‌گیرد؛ برای این افراد هویت زن پیش از هر چیز با نقش مادری و همسری او تعریف می‌شود (همان: ۲).

مقاومت‌های دیگر عمدتاً به فقدان بازشناسی روابط مرد و زن در محیط‌های خانگی و شغلی بازمی‌گردد. بسیاری از زنان در خدمت خانواده هستند و بیشترین بخش کارهای خانگی را انجام می‌دهند؛ کاری که ریتم و شیوه سازماندهی آن بر اساس فعالیت‌های دیگران تعیین می‌شود؛ مثلاً زنان هنگامی به اتوی لباس‌ها می‌پردازند که فرزندان در مدرسه هستند و هنگامی که همسر و فرزندان برای صرف غذا به منزل بازمی‌گردند، اگر کارشان تمام نشده باشد، آن را کنار می‌گذارند و دوباره هنگامی آن را از سر می‌گیرند که دیگر به آنها نیازی نداشته باشند. دردسترس بودن همیشگی زنان بر اساس رابطه با فرزندان و شرکای زندگی از سوی برخی محققین زن فرانسوی و به‌ویژه دانیل چوبوریشتر^۱ و دومینیک فوجیرولا^۲ و فرانسواز سونتوناکس^۳ به‌خوبی مطالعه شده است. برمبنای این شرایط بسیاری ایده تقسیم کار جنسیتی و نقش‌های مردانه و زنانه را دنبال می‌کنند. این تحقیقات نشان می‌دهند که اگر مرد می‌تواند

1- Danièle Chabaud-Richter.

2- Dominique Fougeyrollas-Schwebel.

3- Françoise Sonthonnax.

انرژی اصلی‌اش را در فعالیت شغلی صرف کند، به این دلیل است که زنی را در خدمت دارد که به تدارکات امور منزل می‌پردازد. اگر مرد می‌تواند انتظار پیشرفت و افزایش دستمزد بیشتری نسبت به زن داشته باشد، از آن جهت است که او می‌تواند زمان بیشتری را صرف کار کند. اگر مرد کار درآمدی همسرش را به‌عنوان حقوق اضافی نگاه می‌کند، برای زنان نیز اولویت با فعالیت‌های خانگی است (Chabaud-Richter et autres, 1985).

در همین راستا آن ماری دورو^۱ در سال ۱۹۸۵ می‌گفت تمام مطالعات درباره والدین، باید خانواده و کار را به یکدیگر پیوند دهند. او به‌روشنی نشان می‌دهد که مفهوم پدری بر اساس جایگاه شرکای زن در تقسیم کار خانگی و تقسیم کار در دنیای اشتغال (فضای تولید) شکل می‌گیرد و هم‌زمان مفهوم مادری براساس جایگاه شرکای مرد در تقسیم کار خانگی و تقسیم کار در دنیای اشتغال شکل می‌گیرد. منظور چیست؟ یعنی شیوه‌ای که مرد خود را در جایگاه پدر و زن خود را در جایگاه مادر قرار می‌دهد، عمدتاً بر مبنای جایگاه واقعی و نمادین آنها در تقسیم کار جنسی، کار درآمدی، کار خانگی و بنابراین براساس جایگاه اشغال‌شده از سوی دیگری در این تقسیم کار، تعیین می‌شود. سرمایه‌گذاری در جایگاه مادری از سوی زنان آنچنان قوی است که مردان در نظام تولید تجاری، هم به‌شکل واقعی (اول کار برای مردان) و هم به‌شکل نمادین (حقوق کم‌تر، موقعیت فرعی، کار پاره‌وقت) به زنان فرصت و جایگاه محدودی می‌دهند. سرمایه‌گذاری در جایگاه پدری از سوی مردان نیز آنچنان محدود است که سبب می‌شود آنها بر فضای اشتغال با امتیازات بسیاری مسلط گشته و فضای خانه را به زنان واگذار کنند (Marquet, 2003: 3).

پرسش این است که آیا راه‌حلی برای گام برداشتن در مسیر یک تقسیم کار متعادل‌تر و عادلانه‌تر وجود دارد؟ اگر یک راه‌حل وجود داشته باشد، این است که بپذیریم، فعالیت‌های خانگی همانند فعالیت‌های شغلی کار محسوب می‌شوند و اینکه هر دو فعالیت به یکدیگر وابستگی متقابل دارند. از اینجا بازاندیشی در رابطه متقابل میان ساختار خانوادگی و نظام تولید ممکن می‌شود؛ بنابراین بهتر است که دائماً و توأمان درباره ارتباط میان مردان و زنان و ارتباط میان فضای خصوصی و شغلی بازاندیشی شود؛ مثلاً اگر به‌دنبال تقسیم کار جنسی متعادل‌تری هستیم، مرخصی مادری مشکلی است که راه‌حلی‌هایی که تاکنون برای حل آن مطرح شده‌اند به اندازه کافی روابط متقابل بین ساختارهای خانوادگی و نظام تولید، را در نظر نگرفته‌اند. اگرچه مرخصی مادری از سوی دولت و شرکت‌ها به زنان واگذار می‌شود و به‌دنبال سال‌ها مطالبات زنان، دوره مرخصی مادری افزایش یافته است، نتایج این افزایش چه بوده‌است؟ در فضای

1- Devreux.

شغلی، زنان شاهد تضعیف بیش از پیش موقعیت خود هستند. گرچه زنان تحت حمایت قانونند و مرخصی مادری یک حق است، واقعیت‌ها نشان می‌دهند که تبعیض‌های جنسیتی در استخدام، کاملاً واقعی هستند و بسیاری از کارفرمایان از استخدام زنان به بهانه اینکه حاملگی و نگهداری از فرزندان، آنها را موقتاً از کار دور می‌کند و بهره‌وری را کاهش می‌دهد، خودداری می‌کنند. در فضای خصوصی، زنان می‌بینند که مدت زمان پیوند و ارتباط تنگاتنگ با فرزندان نشان افزایش یافته است؛ امری که بسیاری از زنان آرزوی آن را دارند، اما این شرایط برای آنها امتیازی در بر ندارد؛ زیرا از یکسو زنان، حربه به دست کسانی می‌دهند که خواهان بازگرداندن زنان به فضای خانه هستند و از سوی دیگر، زنان رابطه ممتازی با فرزندان نشان پیدا می‌کنند؛ به گونه‌ای که مردان اگر هم بخواهند، نمی‌توانند به آن دست یابند. بنابراین باید پرسید که چگونه می‌توان در این مورد، به تقسیم کار جنسی متعادل‌تری دست یافت؟ به نظر می‌رسد که با اعطای مرخصی برابر به والدین از زمان تولد فرزند، هم مردان یکی از امتیازاتشان در بازار کار را از دست می‌دهند که به نفع زنان است و هم زنان کمی رابطه ممتاز و ویژه با فرزندان خود را رها می‌کنند؛ بنابراین این فرصت برای مردان نیز فراهم می‌شود تا بیشتر بر رابطه پدریشان، سرمایه‌گذاری کنند؛ تعادل بین دو جنس در هر یک از دو فضا کمی بیشتر می‌شود و این به نفع کودکان نیز هست (همان: ۴).

جان کلود کافمن^۱ جامعه‌شناس فرانسوی به‌خوبی نشان داده است که سنگینی الگوهای والد بودن و عادت‌ها می‌توانند اشکال مقاومت مؤثری ایجاد کنند. گرچه زوج‌های جوانی که امروزه زندگی تشکیل می‌دهند، اراده‌ای واقعی برای سهم متعادل در کارهای خانگی دارند؛ این هدف که در مقایسه با گذشته در میان زوج‌ها بیشتر وجود دارد، در واقعیت کم‌تر تحقق می‌یابد. اغلب اوقات، دختران بازنمایی‌هایی را درونی می‌کنند که شامل اعتقادات و عملکردهایی است که آنها را به دام می‌اندازند. معناهای تمیزی و کثیفی، نظم و بی‌نظمی و غیره بسیار پیش از پسران آنها را به عمل وا می‌دارند (جمع کردن لباس‌های بهم‌ریخته، شستن ظرف‌ها، گردگیری، تمیز کردن حمام). بنابراین تقسیم کار دست آخر به‌ضرر دختران تمام می‌شود؛ درحالی‌که به‌نظر کافمن، عادت‌ها خیلی زود پابرجا می‌شوند و پس از آن جهان زندگی روز پس از روز اعتبار می‌گیرد و امور و چیزها شکل می‌گیرند؛ بنابراین در این میان ما سرانجام باور می‌کنیم که این امور عادی است؛ ناگفته‌ها همانند حامی امور روزمره عمل می‌کنند و زندگی زناشویی و خانوادگی را شکل می‌دهند (Kaufmann, 1992).

با مرور برخی از نظریه‌پردازان حوزه خانواده که تاکنون به آنها اشاره شد، می‌توان به این نتیجه

1- Jean-Claude Kaufmann.

رسید که چالش مهم خانواده امروزی نه تنها در غرب؛ بلکه در کشور ما و عمدتاً در میان خانواده‌های طبقه متوسط نیز، چالش چگونگی ایجاد تعادل میان ضروریات رابطه خانوادگی و «تحقق خود» است. به نظر می‌رسد علی‌رغم نقش و حضور زنان در عرصه‌های عمومی از جمله دنبال کردن تحصیلات عالی و اشتغال، به دلیل تقسیم کار جنسیتی در بازار کار و خانواده، مسئولیت مهم زنان در نگهداری و پرورش فرزندان و موقعیت تبعیض‌آمیز آنها در عرصه‌های اجتماعی و خانوادگی، زنان از تحقق آنچه که انتظار داشتند تصاحب موقعیت‌های جدید به آنها ارزانی دارد، باز مانده‌اند. زنان تلاش‌هایی برای کاهش این چالش در زندگی خود به کار می‌بندند که با توجه به فرصت‌ها و پتانسیل‌هایی که در اختیار دارند، گاه این تلاش‌ها موفق و گاه ناموفق بوده است. به نظر می‌رسد فقدان «تحقق خود» در رابطه زناشویی عمدتاً به دلسردی و نارضایتی بیشتر زنان منجر شده است. باید خاطر نشان کرد که جامعه ما، همچنان در زمینه‌هایی در حال گذار از سنت به مدرنیته است و ممکن است وجود بخشی از ناهنجاری‌ها به این شرایط برگردد؛ شرایطی که در آن هنجارهای سنتی مورد پرسش واقع شده‌اند، اما هنجارهای نوینی برای نظم‌بخشی به شرایط جدید، مورد توافق افراد جامعه قرار نگرفته‌اند.

اکنون با توجه به مرور مطالعات، می‌توان از مفاهیمی مانند «آزادی» و «تحقق خود» در رابطه زناشویی با الزاماتی همچون «انجام کار خانگی»، «نگهداری از کودکان» و «هنجارهای والد بودن» برای پژوهش حاضر وام گرفت تا به مدد آنها این مسئله در جامعه معاصر ایرانی نیز واکاوی شود.

پیشینه پژوهش

فرانسوا دوسنگلی در پژوهشی با عنوان «خوشبختی و بدبختی زن شوهردار»^۱ به تحلیل تأثیرات ازدواج بر زندگی شغلی زنان می‌پردازد. این اثر این ایده را رد می‌کند که زنان طبقه متوسط و طبقه بالا، شغلی را دنبال می‌کنند که باعث خودشکوفایی‌شان می‌شود و در مقابل زنان طبقه فرودست شغلی را می‌پذیرند که مجبور به انجام آن هستند. دوسنگلی نشان می‌دهد که بهای زندگی زناشویی برای زنان در مقایسه با مردان بسیار بیشتر است؛ یک زن دارای مدرک تحصیلی برابر با مرد، به محض وارد شدن به رابطه زناشویی، در کار حرفه‌ای‌اش سرمایه‌گذاری کمتری کرده و خودش را عمدتاً صرف خانواده می‌کند. بحث دوسنگلی در این اثر این است که مردان متأهل در مقایسه با بقیه، بهره بیشتری در بازار کار به دست می‌آورند؛ مردان متأهل بیشتر از مردان مجرد، زنان مجرد بیشتر از زنان متأهل، مردان متأهل بیشتر از زنان متأهل و مردان مجرد بیشتر از زنان مجرد. در واقع این امر با سرمایه‌گذاری عمده زنان در فضای

1- Fortune et Infortune de la femme mariée.

خانوادگی قابل توضیح است. این موضوع به‌ضرر کار حرفه‌ای زنان بعد از ازدواج و به نفع موقعیت حرفه‌ای مردان است (De singly, 1987).

فرانسین دسکری^۱ و کریستین کوربی^۲ در مقاله‌ای با عنوان «زنان، خانواده و کار: مسائل و چالش‌های آشتی»^۳ که بر اساس نتایج تحقیق‌شان دربارهٔ مادران شاغل در شهر مونترال نوشته شده است، از تقسیم جنسیتی کار در نمونهٔ خانواده‌های ارزیابی‌شده اظهار شگفتی کرده‌اند. آنها می‌نویسند: «اگرچه مردان در بازار کار، فضایی را به زنان داده‌اند و حضور زنان را در فضای حرفه‌ای پذیرفته‌اند، تعداد کمی از آنها به‌طور واقعی شیوهٔ مشارکت در خانه‌هایشان را تغییر داده و خواهان یک تقسیم کار خانگی عادلانه‌تر هستند. زوج امروزی به‌نظر ما همچنان زوج نامتقارن است؛ به این معنا که گرچه شاهد مشارکت روز به روز بیشتر زنان در مسئولیت‌های مالی خانواده هستیم، این امر با سرمایه‌گذاری مردان در زندگی خانوادگی همراه نبوده است (Descarries et Corbeil, 1994: 85-87).

این دو محقق اظهار داشته‌اند که باوجود مشاهدهٔ برخی پیشرفت‌ها در این زمینه، تفاوت میان ساعات کار در خانه و بیرون از خانه، نه‌تنها موجب بی‌عدالتی میان همسران می‌شود، بلکه اثرات مستقیمی بر درآمد مادران شاغل نیز دارد؛ زیرا آنها ترجیح می‌دهند ساعات کمتری را به‌کار درآمدی اختصاص دهند. نباید فراموش کرد که ساختار جنسیتی بازار کار و فرهنگ سازماندهی‌شده در این زمینه، باعث ایجاد موانعی جدی برای از بین رفتن این عدم تقارن است؛ حتی اگر پدران و همسران نیز ارادهٔ لازم برای تغییر را داشته باشند (همان).

در پژوهش‌های ذکر شده، مسئله در زمینه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد که «هویت شغلی» برای مردان و زنان اهمیت غیر قابل‌انکاری دارد. درحالی‌که از نظر نگارنده برای بررسی چالش مورد بحث در این پژوهش، می‌بایست کم‌اهمیت‌پنداشتن «هویت حرفه‌ای و شغلی» برای زنان ایرانی و به‌تبع آن، فشار ناشی از این اصل بر جامعهٔ زنان - با تحمیل ایدئولوژیک اولویت هویت خانوادگی برای آنان - را در نظر بگیریم و به روایت آن در جامعهٔ ایرانی بپردازیم.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از رویکرد اتنوگرافیک و به‌مثابهٔ یک پژوهش کیفی به اجرا درآمده است. روش اصلی گردآوری داده‌ها مصاحبهٔ عمیق با دوازده زن متأهل ساکن تهران است. در انتخاب نمونه‌ها به ویژگی‌هایی همچون سن، سطح تحصیلات، رشتهٔ تحصیلی و خاستگاه

1- Francine Descarries.

2- Christine Corbeil.

3- Femmes, famille et travail : enjeux et défis de la conciliation.

اجتماعی و اقتصادی توجه شده است. مصاحبه‌ها تا رسیدن به اشباع نظری و تکرار داده‌ها در خلال مصاحبه‌ها ادامه پیدا کرد. زمان هر مصاحبه دو ساعت بود و مصاحبه‌شوندگان به صورت فردی در مصاحبه شرکت کردند. پس از انجام مصاحبه‌ها، با رویکردی تفسیری، فهم آنها از ملزومات زندگی مشترک و نسبت آن با خواست «تحقق خود» استخراج و تحلیل شد. تجزیه، تحلیل و تفسیر یافته‌ها:

مشخصات اقتصادی - اجتماعی زنان مورد مطالعه

جدول شماره ۱: مشخصات زمینه‌ای زنان مورد مطالعه

نام	سال و محل تولد	تحصیلات	پیشینه اقتصادی اجتماعی	شغل	شغل و تحصیلات همسر	تعداد فرزند
زهرا	۱۳۴۳ تهران	دیپلم	پدر صاحب شیرینی فروشی، مادر خانه‌دار، هر دو بی‌سواد، اهل بابل	خانه‌دار	مالک شرکت پخش کتاب، دیپلم	دو پسر ۲۴ ساله و ۱۷ ساله
بهناز	۱۳۴۳ تهران	دیپلم	پدر ارتشی و فوت‌شده در میانسالی، مادر کارمند اداری ارتش، هر دو دیپلمه	آرایشگر	کار در شرکت تبلیغاتی، دیپلم	یک دختر ۲۵ ساله و یک پسر ۲۲ ساله
مهناز	۱۳۴۴ تهران	فوق دیپلم	پدر راننده آژانس، مادر خانه‌دار، تحصیلات هر دو تا ششم ابتدایی، اهل اراک	مدیرخانه زیبایی	بازنشسته صدا و سیما، دیپلم	چهار فرزند پسر، بزرگ‌ترین ۳۰ ساله و کوچک‌ترین ۱۵ ساله
فرشته	۱۳۴۸ شهر ری	لیسانس شیمی	پدر صاحب کارخانه ملامین‌سازی، مادر خانه‌دار، مادر بی‌سواد، پدر ابتدایی	خانه دار	فیزیوتراپ لیسانس	دو پسر ۲۲ ساله و ۱۶ ساله
مریم	۱۳۴۹ بوشهر	فوق لیسانس ادبیات نمایشی	پدر: جاشو، مادر: خانه‌دار، هر دو بی‌سواد	نویسنده و پژوهشگر	کارشناس بیمه لیسانس	یک پسر ۵ ساله
بهار	۱۳۵۳ بانه	لیسانس جامعه‌شناسی	پدر گاراژدار، مادر خانه‌دار، پدر دیپلمه، مادر بی‌سواد	خانه‌دار، قبلاً کارمند	مهندس مکانیک، صاحب	یک پسر ۶ ساله

	شرکت واردات قطعات ماشین‌های سنگین لیسانس	مخابرات				
یک دختر ۱۳ ساله	مهندس برق لیسانس	مهندس برق در شرکت آریا تکنیک	پدر دبیر آموزش و پرورش، مادر خانه‌دار، تحصیلات پدر لیسانس و تحصیلات مادر دبیرستان	لیسانس مهندسی الکترونیک، فوق لیسانس فلسفه علوم تربیتی	۱۳۵۲ شهسوار	فربیا
یک پسر ۵ ساله	مدیر پروژه در زمینه نفت فوق لیسانس	خانه‌دار، قبلاً شاغل	پدر معمار سنتی، مادر خانه‌دار، تحصیلات پدر ابتدایی، مادر بی‌سواد	لیسانس مهندسی شیمی فوق دیپلم گرافیک	۱۳۵۴	محبوبه
یک دختر ۷ ساله	کارمند بانک، لیسانس مدیریت، دانشجوی فوق لیسانس ارتباطات دانشگاه آزاد	خانه‌دار، قبلاً شاغل	پدر معلم آموزش و پرورش، پدر لیسانس پدر و مادر در جوانی سیران از هم جدا شده و مادر کارمند دانشگاه است و دانشجو	لیسانس معماری سنندج	۱۳۵۷	سیران
یک پسر ۷ ساله	کارمند دانشجوی فوق لیسانس مدیریت	خانه‌دار، قبلاً شاغل در نیروگاه اتمی بوشهر، سپس در یک شرکت اینترنتی	پدر ارتشی، مادر خانه‌دار، تحصیلات پدر دیپلم مادر بی‌سواد	لیسانس شیلات	۱۳۵۸ آبادان	آزاده
بدون فرزند	صاحب شرکت معماری و خدمات	شرکت معماری در بانه دارد که از راه	پدر گاراژدار، مادر خانه‌دار، تحصیلات پدر دیپلم و مادر بی‌سواد	لیسانس معماری، دانشجوی فوق لیسانس	۱۳۶۱ بانه	بیان

	ساختمانی در تهران	دور هدایت می‌کند.		معماری		
یک دختر ۷ ساله	صاحب کارگاه کفاشی در باغ سپهسالار دیپلمه	خانه دار	پدر مغازه کفش فروشی در بازار، مادر خانه‌دار، تحصیلات ابتدایی	دیپلم	۱۳۶۳ تهران	مریم

همان‌طور که داده‌های جدول بالا نشان می‌دهد، زنان مصاحبه‌شده بین ۳۰ تا ۵۰ سال سن دارند و بیشتر آنها دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. از ۱۲ زن مصاحبه‌شده تنها ۳ زن دیپلمه هستند که یکی از آنها در یکی از دانشگاه‌های غیرانتفاعی شهر تهران پیش ثبت نام کرده است. با نگاهی به تحصیلات زنان مورد مطالعه و مقایسه آنها با تحصیلات پدر و مادرشان مشاهده می‌کنیم که در فاصله یک یا دو نسل فاصله عمیقی میان میزان تحصیلات فرزندان و والدین آنها وجود دارد؛ از سوی دیگر، نیز شاهد نزدیکی میزان تحصیلات این زنان با همسرانشان هستیم.

وقتی از پایگاه اقتصادی-اجتماعی این زنان صحبت می‌کنیم، اکثر آنها به قشرهای مختلف طبقه متوسط تعلق دارند. برخی به لایه‌های بالایی طبقه متوسط تعلق دارند و برخی به لایه‌های پایین‌تر این طبقه؛ ولی اگر مبنا، میزان درآمد متوسط ایرانیان بر اساس آمار منتشرشده از سوی مرکز آمار در سال ۱۳۹۲ باشد (درآمد متوسط ماهانه خانوارهای شهری ایرانی ۱ میلیون و ۷۰۳ هزار تومان تخمین زده شده است)^۱ همه مصاحبه‌شوندگان، درآمد ماهانه خانواده خود را بیشتر از این مقدار اعلام کرده‌اند. به جز یک نفر، همه زنان مورد مطالعه، صاحب فرزند هستند. یک نفر دارای ۴ فرزند، سه نفر دارای ۲ فرزند و هفت نفر دیگر تک فرزند هستند. داده‌های مصاحبه نشان می‌دهد که زنان جوان‌تر، تک‌فرزند هستند و تنها پنج زن از میان دوازده زن مورد مطالعه، شاغل‌اند؛ البته باید خاطر نشان کرد که یکی از آنها نویسنده و پژوهشگر است و کارهای خود را در منزل انجام می‌دهد و دیگری نیز قبلاً شرکتی ساختمانی در شهر محل تولدش تأسیس کرده و در حال حاضر از راه دور بر آن نظارت دارد. سه نفر از میان این دوازده زن، شغل تمام‌وقت دارند که هر سه آنها فرزندان جوان یا نوجوان‌اند و تا حدی برای نیازهای روزمره خود به حضور والدین نیاز ندارند. همان‌طور که داده‌های جدول نشان می‌دهد، چهار نفر از زنانی که فرزندان بین ۵ تا ۷ ساله دارند، اظهار کرده‌اند که قبلاً

1- <http://www.mehrnews.com/news/2329779/>

شاغل بوده و یکی از دلایل مهم آنها برای ترک شغل، الزامات و ضرورت‌های مادری بوده است.

شکاف میان رؤیاهای جوانی و واقعیت‌های موجود

در میان زنان مورد مطالعه، دو الگوی ازدواج مشاهده شد که می‌توان آنها را با مسامحه در دو مقوله «غیرسنتی» و «سنتی» دسته‌بندی کرد. بیشتر زنان مورد مطالعه، به شیوه‌ای ازدواج کرده‌اند که خود به نوعی در انتخاب همسرشان نقش داشته‌اند و تعداد کمی از آنها به شیوه کاملاً سنتی ازدواج کرده‌اند. مهناز ۴۹ ساله درباره ازدواجش می‌گوید:

«من در ۱۷ سالگی عقد و در ۱۸ سالگی ازدواج کردم. ازدواجم از طریق خواستگاری و شوهرم همسایه‌مان بود. در خانواده ما همه می‌گفتند باید زود شوهر کنی. من دوم دبیرستان بودم که مادرم به زور مرا با یکی از همشهری‌های خودش (که اراکی بود) نامزد کرد، ولی من او را نمی‌خواستم و به زور از او جدا شدم. حتی یک بار به دلیل مشکلات این رابطه با خوردن قرص‌های اعصاب مادرم، خودکشی کردم».

شکاف میان رؤیاهای واقعی‌های موجود، موضوعی است که اکثر مصاحبه‌شوندگان به آن اشاره می‌کنند. مثلاً مهناز می‌گوید عاشق درس خواندن بوده؛ اما علی‌رغم توافق‌های اولیه، نتوانسته به این خواسته خود برسد:

«من درس خیلی خوب بود؛ ولی زود شوهر کردم. در خانواده شوهرم رسم نبود که زن به درس خواندن ادامه دهد. پدرشوهرم می‌گفت خیاطی یاد بگیر و هیچ کس هم نبود که مرا راهنمای کند. چند سال بعد دیدم که یکی از دوستان هم‌کلاسی‌ام دکتر شده و خیلی به من برخورد، ولی ۴ تا بچه داشتم و باید آنها را از آب و گل در می‌آوردم. پسر کوچکم که رفت پیش دبستانی، رفتم دنبال حرفه آرایشگری. آن موقع ۳۹ سالم بود. در یک سال من هم دیپلم آرایشگری و هم دیپلم رانندگی گرفتم. از در خانه ماندن بدم می‌آمد و این اذیتم می‌کرد که برخی از دوستانم دکتر شده بودند. اینکه چرا من هیچی نشدم، اذیتم می‌کرد. دلم می‌سوزد که چرا من که توانایی و استعداد داشتم، از آن استفاده نکردم. هنوز هم فکر می‌کنم که حیف شدم، من می‌توانستم دکتر خوبی شوم».

بهار ۴۰ ساله است و در ۲۱ سالگی با پسرعمه‌اش ازدواج کرده است. او نیز از فاصله میان آرزوها و واقعیت و سیر زندگی‌اش می‌گوید:

«من الان خودم را بابت ازدواجم سرزنش می‌کنم؛ نه اینکه از کسی که با او ازدواج کرده‌ام ناراضی باشم، ولی مسیرم را کاملاً عوض کرد. عشق شوهرم خیلی برایم مهم بود؛ او سال‌ها مرا دوست داشت و با اینکه امکان ازدواج داشت، به خاطر من ازدواج

نکرده بود. من کودکی خیلی سختی داشتم؛ به دلیل جنگ و زندگی در خانواده پرجمعیتی که اصلاً دیده نمی‌شدم، فشارهای مالی، آوارگی و اینکه در خانواده ما به دلیل ترکیبش (در خانواده پسرعموها و دخترعموهایی با ما زندگی می‌کردند که پدرانشان را از دست داده بودند و ما خودسانسوری می‌کردیم که حتی به پدر و مادرمان هم ابراز علاقه نکنیم) صمیمیت یک خانواده معمولی هم حس نمی‌شد. در مقابل به دست آوردن امنیت، آرامش و عشق، من همه نیازهای خودم را فراموش کردم. می‌خواستم ادامه تحصیل بدهم و آدم مطرحی باشم. نمی‌خواستم زن معمولی باشم. نمی‌خواستم زن خانه‌دار باشم».

زهره ۵۰ ساله نیز که در ۲۲ سالگی و با علاقه بسیار با همسرش ازدواج کرده است، درباره شکاف میان رؤیایها و واقعیت زندگی‌اش می‌گوید:

«قبل از ازدواج می‌خواستم کار کنم، می‌خواستم درس بخوانم؛ ولی فکر می‌کنم بعد از ازدواج شخصیت خودم هم تغییر کرد. قبل از ازدواج جنگجو بودم؛ وقتی نوجوان بودم اگر برادرهایم با دوستانشان دعوا می‌کردند، من نیز در حمایت از برادرهایم آنها را کتک می‌زدم. این رفتارها تا حدی بود که پدرم مرا «ببر مازندران» خطاب می‌کرد. اوایل ازدواج دلم نمی‌خواست تنش در زندگی‌ام باشد، فکر می‌کردم این سکوت و همراهی باید از طرف من باشد. اگرچه در خانواده ما یک جور زن‌سالاری بود، ولی در خانواده خودم نتوانستم خواسته‌هایم را دنبال کنم. خیلی زود کوتاه می‌آمدم، می‌خواستم درگیر نشوم. می‌خواستم درس بخوانم که او مخالفت کرد. سر پسر اولم حامله بودم که برای دیپلم یواشکی ثبت نام کردم و غیرحضور برای گرفتن دیپلم درس خواندم. اواسط امتحان‌ها بود که همسرم فهمید و شروع کرد به مسخره کردن. بعد که دیپلم گرفتم، معدلم پایین شد و شوهرم مسخره می‌کرد که اگر من می‌خواستم چنین معدلی داشته باشم، اصلاً درس نمی‌خواندم و همه اینها مرا دلسرد می‌کرد. من حمایت معنوی او را می‌خواستم. اشتباهم این بود که فکر می‌کردم که همسرم باید همیشه مرا تأیید کند. الان فکر می‌کنم که باید پافشاری می‌کردم».

همان‌طور که در روایت‌های بالا آشکار است، بیشتر زنان مورد مطالعه، بین رؤیایی که به مثابه یک زن مستقل و موفق برای خود تصویر کرده بودند و واقعیت موجود، شکاف عمیقی می‌بینند. برخی از آنها دلایل شکاف را مخالفت یا فقدان همراهی همسران‌شان می‌دانند و برخی دیگر نیز بر موانع اجتماعی یا عدم پایداری خود، آگاهی نداشتن و اشتباهات جوانی تأکید می‌کنند؛ مثلاً محبوبه ۳۹ ساله می‌گوید:

«من در دبیرستان رشته تجربی خواندم، در حالی که ریاضی‌ام خیلی خوب بود و

نمره‌ام همیشه ۲۰ بود؛ ولی زیستم ۱۵ و ۱۶ بود؛ کسی مرا تشویق نکرد که بروم رشته ریاضی. من هم شیمی کاربردی سراسری قبول شدم، هم داروسازی و مهندسی شیمی دانشگاه آزاد. داروسازی که پدرم مخالفت کرد و من هم جرأت ریسک نداشتم. این طوری نبود که در خانواده، ما با هم مشورت کنیم؛ مثلاً برادرم که مذهبی بود می‌گفت برو رشته دبیری؛ ولی من چون فکر می‌کردم که او به دلایل مذهبی و سنتی و اینکه بعداً در شغلی زنانه کار کنم، این را می‌گوید، لج کردم. درحالی که خودم عاشق دبیری بودم».

او درباره آرزوهایش می‌گوید:

«من دلم می‌خواست درس را در رشته‌ای مثل معماری ادامه دهم؛ کاری که در آن ساخت و تولید و خلاقیت باشد، همیشه کار عملی را دوست داشتم. مشکل من این بوده که راهم را اشتباه رفتم و چون درس خوب بود، فکر می‌کردم حتماً باید در یک رشته دانشگاهی موفق شوم. الان فکر می‌کنم خودم را خیلی محدود کردم که دنبال رشته‌های عملی که دوست داشتم، نرفتم. الان هم روحیه ۲۰ سال پیش را برای شروع یک کار جدید ندارم، هم حوصله‌اش را ندارم».

پیوند میان زندگی خانوادگی و حرفه‌ای

زنان مورد مطالعه، از دشواری این پیوند در زندگی‌شان سخن می‌گویند. اکثر آنها کار خانگی را مسئولیت خود می‌دانند، اگرچه برخی از آنها از کمک و یاری همسران خود نیز حرف می‌زنند؛ آنچه مسلم است این است که در اکثر روایت‌ها کار خانگی، وظیفه زنان بوده و اگر در مواردی نیز همسران مشارکت کرده‌اند، این امر کمک و لطف آنها محسوب شده است. در زناشویی‌هایی که رابطه زن و مرد سنتی تعریف شده، این امر بارزتر است؛ گرچه در برخی زندگی‌های امروزی نیز با تقسیم کار کاملاً جنسیتی در این حوزه مواجه هستیم؛ مثلاً بهار که تحصیلکرده جامعه‌شناسی است، زمانی را به یاد می‌آورد که قبل از ازدواج ویژگی‌های همسر آرمانی خود را با همسر آینده‌اش در میان گذاشته بود، اما از نظر او وضعیت واقعی زندگی به‌شکلی مغایر با خواسته‌هایش پیش رفته است:

«همه کارهای خانه بر عهده من است؛ از خرید تا پخت و پز. من حتی زمانی که شاغل بودم، همسرم هیچ کاری در خانه انجام نمی‌داد. حتی موقع ازدواج، به او گفتم که می‌خواهم همسرم در کار خانه کمک کند و او گفت نه. ولی برادر و زن بردارش مداخله کردند و گفتند در زندگی واقعی این‌طوری نیست و همکاری هست. من هم پیش‌اش را نگرفتم؛ اما ته دلم می‌دانستم که این‌طوری است. همسرم ته ذهنش این

است که مرد نان‌آور است و من باید کار خانه بکنم. این پول درآوردن خیلی به او اعتماد به نفس داده است. من همیشه به دوستانی که همسرانشان در کار خانه کمک و همراهی می‌کردند، غبطه می‌خوردم؛ ولی با خودم می‌گفتم که من خودم این شرایط را پذیرفته‌ام».

بهناز نیز که مادر دو فرزند جوان است و شغلش آرایشگری است، درباره تقسیم کار در خانه می‌گوید:

«من به شوهر و بچه‌هایم به خاطر کار نکردن در خانه، غر می‌زنم؛ مثلاً می‌گویم که کلفت‌تان آمد، ولی توقع زیادی هم ایجاد نمی‌کنم؛ غذایی را که درست می‌کنم در چند وعده به آنها می‌دهم. می‌دانم که پس زمینه فکری همه ما این است که مرد می‌خواهد مردانگی‌اش را حفظ کند و زن هم نباید آن غرور را زیادی خدشه‌دار کند. جامعه ما بالاخره مردسالار است. شوهر من اگر فکر کند که وظیفه‌اش ظرف شستن است، نمی‌شوید و این را تحقیر خودش می‌داند. یک وقت‌هایی هم دلش می‌خواهد و می‌شوید. به جز نیمرو درست کردن، هیچ چیز بلد نیست و تا حالا حتی یک بار هم پیراهن خودش را اتو نکرده است. پذیرفته‌ام که کار خانه، کار من است و شوهرم اگر کمکی کند، لطف می‌کند».

مسئولیت‌های خانوادگی به‌ویژه هنگامی که پای مسئولیت کودکان در میان است، تقریباً برای همه مصاحبه‌شوندگان، وظیفه زنان محسوب شده و باعث کناره‌گیری موقت یا دائمی آنها از بازار کار شده است. سیران که معماری خوانده و صاحب یک دختر هفت ساله است، پیش از بچه‌دار شدن، شاغل بوده است. او در این باره می‌گوید:

«من پس از ۶ سال کارکردن، تصمیم گرفتم، بچه‌دار شوم؛ می‌خواستم قبل از ۳۰ سالگی بچه‌دار شوم. مطالعه کرده بودم که قبل از ۳۰ سالگی بهتر است بچه به دنیا بیاید. پرنیان را که حامله شدم، پذیرفتم که بچه مسئولیت می‌خواهد و باید کنارش باشم؛ تا امسال که پرنیان رفته کلاس اول به‌طور جدی دنبال کاری نبوده‌ام. می‌خواهم هنر و تحصیل را ادامه دهم».

مریم که دارای یک پسر ۵ ساله است و دغدغه اصلی زندگی‌اش نویسندگی است، ازدواج و بچه‌دار شدن را عامل کندشدن تیغش می‌داند:

«من از یک‌سو، دوست داشتم کار کنم، از سوی دیگر، بچه تمام وقت مرا می‌گرفت. سعی می‌کردم زود بیدار شوم، ولی او هم زود بیدار می‌شد و کار من تعطیل می‌شد، تا ظهر که دو ساعتی می‌خوابید. در آن ساعت فیلم‌نامه می‌نوشتم و بعد هم دوباره کارهای بچه و خانه بود. در کنار اینها غصه می‌خوردم که نمی‌توانم به کار اصلی‌ام

برسم؛ حتی نمی‌توانستم مطالعه کنم یا به تفریح خودم برسم. در خانه هم که می‌خواستم راه بروم، پسر می‌گفت بغلم کن و شوهرم هم می‌گفت خب می‌گویی تو بغلش کنی! همه اینها را به این اضافه کن که تو از ۶ صبح تا ۷ شب در خانه تنها هستی؛ خیلی افسرده شده بودم و شوهرم این را نمی‌دید. فقط یک روز که مجبور شد از صبح تا ساعت ۱۲ ظهر بچه را نگه دارد، کلافه شده بود و به من می‌گفت تو آدم آهنی هستی که می‌توانی این وضعیت را تحمل کنی. من بچه‌ام را خیلی دوست داشتم، ولی با وقت گذراندن با او عشق نمی‌کردم؛ وقتی که کار می‌کردم، احساس پویایی می‌کردم، باقی ساعت‌ها را به چشم وظیفه نگاه می‌کردم. من مطمئنم اگر ازدواج نکرده بودم، دکترایم را گرفته بودم. فکر می‌کنم که ازدواج و بچه‌دار شدن تیغ را کند می‌کند. اگر پول داشتم و پرستاری بود که چند ساعتی زیر نظر خودم، بچه‌ام را نگاه دارد، خیلی خوب بود. از وقتی که پسر می‌رود مهد کودک، از نظر روحی خیلی بهتر هستم. اولویت اول من خانواده‌ام است، اما وقتی کار می‌کنم هم خیلی آرامش دارم».

کناره‌گیری موقت برخی زنان از بازار کار به‌دلیل ماندن در کنار فرزندان، گاه به کناره‌گیری دائمی آنها از شغلشان تبدیل می‌شود؛ زیرا هنگامی که آنها می‌خواهند به بازار کار برگردند، درهای بازار را بر خود بسته می‌بینند. فرشته که ۴۵ ساله است و از یک خانواده سنتی در شهر ری می‌آید، زمانی که دانشجوی سال دوم دانشگاه چمران اهواز بوده با شوهرش ازدواج می‌کند، او دربارهٔ سیر زندگی‌اش می‌گوید:

«من در خانواده اولین دختری بودم که دیپلم گرفتم و دانشگاه رفتم. دوست داشتم کار کنم، دوست داشتم مستقل باشم. دوست داشتم این بُعد وجودی زنان را به فامیل نشان بدهم. چون زنان فامیل ما خیلی ضعیف هستند، می‌خواستم نشان دهم که می‌شود در شهرستان درس خواند و سالم ماند. شوهرم سربازیش که تمام شد، ما عروسی کردیم. من همان سال اول حامله شدم و همسرم دوست نداشت، من کار کنم. من هم مادر خودخواهی بودم، دوست نداشتم کسی بچه‌ام را بزرگ کند. خودم هم پافشاری نکردم، تا بچه‌ام ۴ ساله شد. مدتی در کنار پدرم در کارخانه ملامین‌سازی او کار کردم که دوباره ناخواسته حامله شدم. بچه‌ام با کم‌خونی شدید و فقر آهن به دنیا آمد و کلی مشکلات داشت، کلیه‌اش درگیر بود و من کلاً از جامعه کناره گرفتم. البته دوره‌های دیگری مانند کامپیوتر، معرق و ایزوهای مدیریتی را گذراندم. بعد از اینکه پسر دومم ۶ ساله شد، تلاش کردم وارد بازار کار شوم. ایران خودرو رفتم، صنایع لبنیاتی پاک و پگاه رفتم، ولی با اینکه مدرک ایزو داشتم، مرا قبول نکردند؛ بعد از آن

دیگر نمی‌توانستم جذب کار شوم، چون سنم بالا رفته بود».

چرا تقسیم کار در خانواده‌های مورد مطالعه ناهمگن است؟

بر اساس گفته‌های فوق به نظر می‌رسد، وجود ایدئولوژی‌ای که بر تقسیم جنسیتی کار تأکید می‌کند و درونی‌شدن این ایدئولوژی توسط زنان و مردان، بر دیرپایی این نوع تقسیم کار تأثیر بسیاری دارد. البته می‌توان یک گام هم به جلو برداشت و طبق روایت‌ها و تجربه‌های زیسته زنان گفت، حتی اگر این ایدئولوژی، تصلب و مشروعیت خود را در باورهای زنان از دست داده باشد، باز هم آنها تسلیم وضعیتی می‌شوند که زنان را نسبت به شوهرانشان، فرودست می‌خواهد؛ زیرا فرصت‌های نابرابر در دسترسی به کار و درآمد برای زنان و مردان در جامعه، نقش مهمی در ادامه و تقویت این الگو در خانواده‌های مورد بررسی بازی می‌کند. از سوی دیگر، شرایط جامعه ایران به‌عنوان یک جامعه در حال گذار نیز به تشدید تقسیم کار جنسیتی میان زنان و مردان کمک می‌کند. برخی از هنجارهای مبتنی بر برابری زن و مرد در خانواده‌های ایرانی پذیرفته شده، اما پذیرش این هنجارها همگام با پذیرش هنجارهای مبتنی بر تقسیم کار عادلانه‌تر میان زنان و مردان در خانواده و اجتماع نبوده است؛ نپذیرفتنی که گاه موجب تنش میان زوجها می‌شود، خاصه هنگامی که هر دو شاغل‌اند. وجود هنجارهای متناقض با برابری زن و مرد، نه تنها در مسئول کار خانگی دانستن زنان تبلور می‌یابد، بلکه زنان نیز در موارد متعددی پذیرفته‌اند که مسئولیت نان‌آوری با مردان است و این امر در شرایط امروزی گاه موجب اختلال در خانواده‌ها می‌شود. علاوه بر این، وجود معیارهای متفاوت در میان زنان و مردان درباره نحوه انجام کار خانگی موجب تقویت الگوی زنانه‌دانستن کار خانگی و تربیت کودکان می‌شود؛ مثلاً فرشته درباره تقسیم کار در خانه می‌گوید:

«همه کار خانه با من است. من وسواس خانه‌داری داشتم. فکر می‌کردم که کار خانه با من است. شوهرم هم تنبل است؛ به او آموزش داده‌ام که تنبل باشد. پسرهایم هم یاد نگرفته‌اند که کار خانه کنند. این ضعف رفتاری من است که اجازه نمی‌دهم در کارم دخالت کنند».

فریبا که شاغل است و رابطه‌ای مبتنی بر احترام متقابل با همسرش دارد، درباره تقسیم کار در خانواده‌اش می‌گوید:

«ما در کارهای خانه به هم کمک می‌کنیم؛ بیشتر کارهای خانه با من است؛ ولی اگر کاری انجام ندهم، انتظاری از من نیست. شوهرم وظیفه من نمی‌داند. آشپزی بیشتر با من است. مسئولیت دخترم نیز بیشتر با من است؛ درباره درسش، اسم نوشتن در کلاس‌های فوق برنامه و... فکر می‌کنم شوهرم نسبت به دخترمان جدی نیست. من

قاطعیت و جدیت بیشتری با او دارم. درباره کار خانه هم همین‌طور است. وقتی که مهمان دارم همه کارها را خودم انجام می‌دهم. چون چند بار به او سپردم و خوب انجام نداده است».

شکل روابط قدرت در خانواده و نحوه تصمیم‌گیری

مسئله روابط قدرت در خانواده، با نحوه تقسیم کار در خانواده ارتباط دارد؛ به‌نظر می‌رسد در خانواده‌هایی که تقسیم کار نابرابرتری وجود دارد، رابطه قدرت عمودی‌تر و تصمیم‌گیری‌ها نیز یک‌جانبه‌تر خواهد بود. البته آنچنان‌که شیوه زندگی زنان در این پژوهش نشان می‌دهد، نمی‌توان از رابطه‌ای خطی بین تقسیم کار و نحوه تصمیم‌گیری سخن گفت. بیشتر این زنان وقتی که درباره الگوی همسر ایده‌آل‌شان صحبت می‌کنند، نظر به پذیرش و یا نفی الگویی دارند که در خانواده والدین خود با آن مواجه بوده‌اند؛ مثلاً فریبا در این رابطه می‌گوید:

«پدرم پدرسالار بود و تصمیم‌ها را خودش به‌تنهایی می‌گرفت. من در خانواده‌ای بودم که پدر و مادرم هم‌سطح نبودند. پدر من آدم اجتماعی، باسواد و مردم‌داری است؛ مادرم یک زن خانه‌دار است و خیلی سر مسائل مختلف با هم دعوا می‌کردند، همین فشارها باعث شد که من به فکر ازدواج زودهنگام افتادم. دنبال آرامش بودم و می‌خواستم که زندگی‌ام مثل زندگی مادرم نباشد. الان در خانواده خودم بیشتر تصمیم‌گیری‌ها با من است. خیلی با هم بحث نمی‌کنیم، چون شوهرم زود تسلیم می‌شود».

بیان ۳۲ ساله نیز درباره معیارهای ازدواجش می‌گوید:

«برایم مهم بود که شوهرم مثل پدرم روشن باشد. آدم دمکراتی باشد؛ فکر نکند که من زیر سلطه او هستم. من ۲۷ سالم بود، اما به اندازه سنم آگاه نبودم. از آدم خشک و چارچوب‌های سفت و سخت خوشم نمی‌آمد؛ آدمی می‌خواستم که از تجربه‌های جدید نترسد. خیلی برایم مهم بود که در خانه مشارکت داشته باشد. می‌خواستم کار کنم و این برایم مهم بود. از آدمی که به من بگوید این کار را بکن، این کار را نکن، خوشم نمی‌آمد و از آدمی که فکر کند یک سطح از من بالاتر است، بدم می‌آمد. همسرم اهل گفت‌وگو و منطق است. به آزادی و فکر من احترام می‌گذارد و من می‌خواستم که از تغییر در خودم نترسم و تغییراتم پذیرفته شود».

این تقسیم قدرت در برخی از خانواده‌ها بسیار نابرابر است؛ امری که از جانب برخی زنان اصلاً پذیرفته شده نیست. مریم ۳۰ ساله که دختری هفت ساله دارد، در این زمینه می‌گوید:

«همه تصمیمات را خودش می‌گیرد. مثلاً با برادرش مغازه می‌خرد و حتی به من

نمی‌گوید. می‌خواهد برای کار به ترکیه برود، من از تلفن‌هایش می‌فهمم. درباره‌ی کارش هیچ چیز به من نمی‌گوید، ولی برای خرید خانه و ماشین، با من مشورت می‌کند. ما حتی در خواب هم با هم تفاهم نداریم؛ مثلاً او می‌خواهد جلوی تلویزیون بخوابد و ما هم کنار او جلوی تلویزیون می‌خوابیم».

استراتژی‌هایی برای صلح و مسالمت: در جستجوی تحقق خود

با مطالعه‌ی روایت‌های زنان مشاهده می‌کنیم که در خیلی از موارد این زنان از چیزی دور افتاده‌اند که خودشان از آن با عنوان «خود را زندگی کردن» نام می‌برند. این مسئله در بسیاری مواقع، موجب دلسردی و نارضایتی آنها از زندگی و به‌ویژه زندگی زناشویی و در مواردی نیز منجر به افسردگی می‌شود. برخی از این زنان نیز استراتژی‌هایی برای پی‌گیری «تحقق خود» در نظر گرفته‌اند.

مریم که دیپلمه است و ۱۱ سال است با پسر عمویش ازدواج کرده، معتقد است که هیچ چیز مشترکی با شوهرش ندارد؛ او را همچون بچه‌ای می‌داند که باید تر و خشکش کند. از سوی دیگر کم‌تر گفت‌وگویی درباره‌ی مسائل مهم زندگی بین آنها صورت می‌گیرد. او درباره‌ی پروژه‌اش برای زندگی می‌گوید:

«من فکر می‌کنم این ۱۱ سال زندگی من پرت بوده. درس خواندن برایم خیلی مهم است؛ هم فکر می‌کنم که کمبود دارم، هم به خاطر دخترم که نگویند مادرش دیپلمه است. الان دوست دارم درس بخوانم، به بعدش فکر نکرده‌ام».

بیان درباره‌ی زندگی‌اش می‌گوید:

«وقتی که ازدواج کردم، صحنه‌ی زندگی آنی نبود که من تصور می‌کردم؛ فهمیدم که نه خودم را شناخته‌ام و نه شوهرم را. به همین دلیل خیلی چیزها را نیز نمی‌توانستم درک کنم؛ مثلاً همسرم در زمینه‌ی مالی خیلی گرفتاری داشت، شدیداً کار می‌کرد و اصلاً من را نمی‌دید. شرایط او را درک نمی‌کردم، فکر می‌کردم حتماً من را دوست ندارد که یک هفته خانه نمی‌آید و نمی‌دانستم که او هم زیر منگنه است. الان اوضاع خیلی بهتر است. حجم کاری خیلی کمتر شد. هم او و هم من تغییر کرده‌ایم. او بیشتر صحبت می‌کند. این قدر اذیت می‌شدم که افسردگی گرفته بودم. سه چهار سال کار خاصی نمی‌کردم، چاق شده بودم و وضعیت خانه آشفته بود. کلیشه‌هایی در ذهنم بود و بدون اینکه شوهرم را ببینم، همه‌ی افراد را با آنها می‌دیدم. الان هم خودم را می‌بینم و هم همسرم را. الان سعی می‌کنم پا روی خودم نگذارم. بیشتر خودم را می‌بینم و دلم می‌خواهد کارهایی را انجام دهم که در آن سال‌ها از انجامشان محروم

بوده‌ام. دوست دارم از زندگی لذت ببرم».

بهار نیز معتقد است تاکنون از خودش در زندگی راضی نبوده، اکنون به پی‌گیری خواسته‌هایش فکر می‌کند:

«من اگر از اول می‌دانستم نیازهایم چیست، می‌توانستم آنها را پیش ببرم و خیلی زودتر به مرحله کنونی می‌رسیدم. اکنون خواسته‌هایم برایم خیلی مهم شده‌اند، اما الان دیگر مادرم؛ یک بچه ۵ ساله دارم که باید ساعت ۱ ظهر خانه باشد. الان فکر می‌کنم با همسرم راحت‌ترم، او نیز با من همراه‌تر است و نیازهای مرا بهتر می‌بیند. سعی می‌کنم بیشتر کلاس بروم، سطح آگاهی‌ام را بالا ببرم و به کار هم فکر می‌کنم. حامی ندارم که بتوانم بچه‌ام را پیش او بگذارم؛ اما برایم مهم است که بقیه عمرم این‌گونه نگذرد».

با نگاهی به روایت‌های زنان در جامعه ایران، مشاهده می‌کنیم که گرچه دسترسی به بازار کار بعد از سال‌ها دوری از آن، همچنان برای زنان دشوار است و گرچه جامعه ما تدارک‌های لازم برای حضور اجتماعی زنان (دسترسی به امکاناتی نظیر مهدهای ارزان و قابل اعتماد و نیز مکان‌های نگهداری کودکان پس از ساعت‌های مدرسه) را نادیده گرفته است، زنان نیز ناظرانی منفعل نبوده‌اند؛ یکی از استراتژی‌های آنها برای حضور در اجتماع ادامه تحصیل و شرکت در کلاس‌های مختلف، جهت بازبینی و به‌روز کردن مهارت‌ها و دانسته‌هایشان در زمینه‌های مختلف بوده است. گرچه این امر نیز در صورت همگام نبودن همسران‌شان با ارزش‌های جدید و حفظ ارزش‌های سنتی مبتنی بر تقسیم کار جنسیتی، ممکن است به این فاصله دامن بزند. برخی از آنها زمانی که هماهنگی میان مسئولیت‌های حرفه‌ای و خانوادگی را دشوار می‌یابند و یا تلاش برای یافتن شغلی متناسب با تخصص‌شان را بی‌فایده می‌دانند، گاه به فکر راه انداختن کارهای ساده‌تری می‌افتند که در خانه نیز می‌توانند دنبال کنند؛ هرچند این کارها شاید جاه‌طلبی طبیعی آنها را که بر تخصص و مهارت‌های تحصیلی تکیه دارد، ارضاء نکند.

جمع‌بندی

با نگاهی به یافته‌های پژوهش مشاهده می‌کنیم که ایجاد تعادل میان زندگی خانوادگی و «تحقق خود» در بسیاری از خانواده‌ها، مشکلی جدی و اساسی است؛ همان‌طور که در مروری بر یافته‌های تحقیق بررسی شد، اکثر زنان مورد مطالعه، تحصیل کرده هستند. آنها با رؤیاهایی نظیر زندگی مستقل، آرام، مبتنی بر گفت‌وگو و احترام متقابل وارد رابطه زناشویی شده‌اند، اما بسیاری از آنها واقعیت‌های زندگی را در تناقض با خواسته‌های اصلی خود می‌بینند. واکنش برخی به این تناقض، عصبانیت، دلسردی، غر زدن و در نهایت افتادن در دام افسردگی است.

باید گفت در بیشتر این خانواده‌ها، تقسیم کار جنسیتی مبتنی بر نان‌آوری مرد و انجام کار خانگی توسط زن رواج دارد؛ بدون اینکه این نوع تقسیم کار در ذهن بیشتر زنان، مشروعیت گذشته را داشته باشد. به همین دلیل در اکثر روایت‌ها، زنان از شرایط حاضر رنج می‌برند و در جستجوی راهی برای رهایی و تغییر وضع موجوداند.

به نظر می‌رسد رواج تقسیم کار مشارکتی، می‌تواند به کاهش این چالش کمک کند؛ تلاش در زدودن کلیشه‌هایی که زن و مرد را متعلق به دو دنیای جداگانه می‌دانند، می‌بایست از همان کودکی در دستور کار برنامه‌ریزان خانواده و آموزش‌های خانوادگی قرار گیرد. تلاش‌ها باید بر تشویق سرمایه‌گذاری بیشتر مردان در زندگی خانوادگی و سرمایه‌گذاری بیشتر زنان در زندگی حرفه‌ای باشد.

با ارزیابی روایت‌های زنان به ضرورت ایجاد مهدهای ارزان، در دسترس و قابل اعتماد پی برده می‌شود. در حال حاضر، مهدهای قابل اعتمادی که با ارزش‌های تربیتی نوین (مبتنی بر توجه و احترام به کودکان) همخوانی داشته باشند، گران و دور از دسترس بسیاری از خانواده‌ها هستند. در بسیاری مواقع، در انتخابی عقلانی، زنان تصمیم می‌گیرند به جای فرستادن کودکانشان به مهدهایی که معلوم نیست چگونه با کودکان رفتار می‌کنند، خود دست از کار بشویند؛ امری که نه تنها به نفع کودکان و زنان نیست، بلکه امکان بازگشت زنان به محیط کار را دشوار می‌سازد. یکی از دغدغه‌های امروز جامعه ما، نگرانی از متلاشی‌شدن خانواده‌ها و افزایش طلاق در جامعه است. برای رفع این نگرانی، زن و مرد هر دو در محیط خانواده باید دیده شوند و نیازها و خواسته‌هایشان پذیرفته شود. نمی‌توان تنها با توصیه‌های ارزشی به تحکیم خانواده‌ها کمک کرد. تلاش برنامه‌ریزان می‌تواند بر گسترش هنجارهای خانواده مشارکتی، مبتنی بر گفت‌وگو و احترام متقابل باشد. جایی که برای همه اعضای خانواده امکان جستجوی تحقق خود ممکن شود.

این مطالعه به دلیل برخی محدودیت‌ها، تنها بر ابعادی همچون تقسیم کار در خانواده، ساختارهای تصمیم‌گیری و قدرت در خانواده و وجود یا عدم وجود روابط مبتنی بر گفت‌وگو و احترام متقابل در میان زوجها به عنوان شرایطی که می‌توانند مانع یا یاریگر تحقق خود در میان زنان خانواده‌ها باشند، تأکید کرده است. مطالعات بعدی می‌توانند بر روابط صمیمانه زوجها تأکید کنند؛ چرا که یکی از ابعاد مهم چالش‌های خانواده معاصر نحوه نگاه به عشق، جنسیت و روابط جنسی است.

منابع

- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، ویراست چهارم تهران: نشر نی.

- مرکز آمار ایران (۱۳۹۲)، میزان هزینه و درآمد خانواده‌های ایرانی در سال ۱۳۹۲.

- ایران، به نقل از خبرگزاری فارس:

<http://www.mehrnews.com/news/2329779/>

Audiobert, O. (2009). La pyramide des besoins de Maslow, from: <http://www.psychologuedutravail.com/psychologie-du-travail/la-pyramide-des-besoins-de-maslow>

Descarries, F. Corbeil, Ch. (1994). Femmes, famille et travail: enjeux et défis de la conciliation, Un document produit en version numérique par Jean-Marie Tremblay, bénévole, professeur de sociologie au Cégep de Chicoutimi, Site web pédagogique: <http://www.uqac.ca/jmt-sociologue/> Dans le cadre de la collection: "Les classiques des sciences sociales".

De singly, F. (2007). Introduction à L'injustice ménagère. Paris, A. Colin.

De singly, F. (1996). Le Soi, le couple et la famille, Paris, Nathan.

De Singly, F. (1993). Sociologie de la famille contemporaine, Paris, Nathan.

De Singly, F. (1987). Fortune et infortune de la femmes mariée, Paris, PUF.

Dubar, C. (2000). La crise des identités: l'interprétation d'une mutation, Paris, PUF.

Kaufmann Jean-Claude. (1992), La Trame conjugale. Analyse du couple par son linge, Nathan, Paris, (Essais et Recherches).

Bawin-Legros B. et Lenoir V. (1999), Le fonctionnement du couple dans la société belge, in Bawin.

Legros B. (1999), (dir.), Familles, modes d'emploi. Etude sociologique des ménages belges Bruxelles, De Boeck Universté.

Marquet, J. (2001). Evolution et déterminants des modèles familiaux. article. Département des sciences politiques et sociales. Université Catholique de Louvain. Louvain la Neuve. Retrieved from <http://sites.uclouvain.be/actualites/1marquet.pdf>.

Marquet, J. (2003). Les défis de la famille contemporaine, article. Département des sciences politiques et sociales. Université Catholique de Louvain. Louvain la Neuve. Retrieved from www.uclouvain.be/sites/actualites/2marquet.pdf

Richter, Danièle, Dominique Fougeyrollas-Schwebel, and Françoise Sonthonnax. (1985). Espace et temps du travail domestique, Paris, Librairie des Méridiens.

تبیین مؤلفه‌های روزنامه‌نگاری محیط زیست و ارائه مدل مطلوب برای مطبوعات ایران (از نگاه استادان ارتباطات و محیط زیست، خبرنگاران و فعالان محیط زیست)^۱

زینب شریفی،^۲ افسانه مظفری،^۳ علی دلاور،^۴ علی اکبر فرهنگی^۵

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۲۶، تاریخ تایید: ۹۶/۰۷/۱۲

چکیده:

تغییرات آب و هوایی، بحران‌های طبیعی و تأثیرات جوامع صنعتی بر طبیعت، «توسعه پایدار»^۶ و «محیط زیست» را به مسئله‌ای جهانی تبدیل کرده و بهره‌گیری از رسانه‌ها و تدوین مدل مطلوب «روزنامه‌نگاری محیط زیست»^۷ برای مطبوعات در صدر پیگیری‌های کارشناسان «محیط زیست» و «ارتباطات اجتماعی» قرار گرفته است. در ایران نیز ظهور مسائل زیست محیطی از جمله خشک شدن تالاب‌ها، پدیده ریزگرد و... لزوم افزایش توان حرفه‌ای رسانه‌ها و توجه به روزنامه‌نگاری محیط زیست را دوجندان کرده است. این پژوهش با هدف تبیین مؤلفه‌های روزنامه‌نگاری محیط زیست و ارائه مدل مطلوب برای مطبوعات و مبتنی بر نظریه‌ای با عنوان «پزشک رسانه‌ای»^۸ و «ویبکه روگنر»^۹ و نظریه برجسته‌سازی انجام شده است. با روش تحقیق «دلفی سیاسی» و استفاده از نمونه‌گیری

۱- این مقاله برآمده از پایان‌نامه‌ای با همین عنوان در مقطع دکتری تخصصی علوم تحقیقات تهران است. با تشکر و قدردانی از جناب دکتر هادی خانیکی گرامی که از مراحل اولیه تحقیق تا حصول نتیجه، صبورانه و متواضعانه یاری‌رسان و راهنمای محقق بوده‌اند.

۲- دانشجوی دکتری رشته علوم ارتباطات اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران
zsharifi621@gmail.com

۳- هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)

dr.afsaneh.mozaffari@gmail.com

delavarali@yahoo.com

۴- هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران

dr_aafarhangi@yahoo.com

۵- هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران

6- Sustainable Development

7- Environmental Journalism

8- Media Doctor

9- Wiekbe Rögner